



Muriel Gonzalez Athenas

## موریل گونزالس آتناس

تاریخ نگاری، جنسیت، و مقاومت

ابتکار عمل آزادی برای اوجالان

# موریل گونزالس آتناس

تاریخ نگاری، جنسیت، و مقاومت

ابتکار عمل آزادی برای اوجالان

نام کتابچه: تاریخ نگاری، جنسیت، و مقاومت  
نویسنده: موریل گونزالس آتناس  
موضوع: ابتکار عمل بین‌الملل برای آزادی عبدالله اوجالان  
طراحی و صفحه‌آرایی: مرکز انتشارات پژاک  
چاپخانه: شهید جگرخوین  
انتشارات: مرکز انتشارات پژاک  
چاپ اول ۱۴۰۲

# فهرست

۵	پیشگفتار
۸	قدرت از طریق روابط جنسیتی - یک سلسله مراتب مرتب
۱۲	کلونیالیسم آلمان و روابط جنسیتی
۲۰	راهبردها در مبارزه سیاسی
۲۳	جنسیت طبیعت است یا فرهنگ؟
۲۷	تقسیم اجتماعی کار در مدرنیته

پیشگفتار

ابتکار عمل بین‌الملل « آزادی برای عبدالله اوجالان - صلح برای کردستان »، یک کمپین فراملیتی صلح، برای آزادی رهبر آپو و راه حلی مسالمت آمیز برای مسأله کورد می‌باشد. این [کمپین] فوراً پس از ربوده شدن رهبر آپو و استرداد وی به جمهوری ترکیه در نتیجه همکاری سرویس‌های اطلاعاتی در ۱۵ فوریه ۱۹۹۹، تأسیس شد. بخشی از فعالیت‌های این کمپین به انتشار آثار رهبر آپو اختصاص یافته است. کتابچه‌ی «تاریخ نگاری، جنسیت، و مقاومت»<sup>۱</sup> نوشته‌ی موریل گونزالس آتناس یکی از کتابچه‌های مجموعه «برساخت حیات آزاد: دیالوگ‌هایی با اوجالان»<sup>۲</sup> می‌باشد که همگی این مجموعه در یک کتاب جمع شده‌اند، این کتاب حاوی مجموعه مقالاتی از نویسندگان، متفکران و انقلابیون جهانی است تا در مورد افکار رهبر آپو نظرات خود را بیان دارند تا فضای دیالوگی حول اندیشه‌ی رهبر آپو شکل بگیرد. این مقالات برای نخستین بار، واکنش‌های مکتوب به نوشته‌های زندان رهبر آپو را گردآوری نموده و شماری از آکادمیسین‌ها، نویسندگان، و انقلابیون را که به اندیشه‌های وی علاقه‌مند هستند یا از تفکرات وی الهام گرفته‌اند، دور هم جمع کرده است. ترجمه این مجموعه به زبان‌های مختلف، تلاشی است برای گسترش و ژرفا بخشی هر چه بیشتر به دیالوگ موجود. امید است که اثر حاضر، دیوارهای زندان را نیز درنوردد، چرا که حصر و انزوای شدید اعمال شده بر زندان جزیره امرالی، اندک مجال برای دیالوگ با ایشان بر جای گذاشته است. با توجه به اینکه نوشتن به وسیله‌ای برای رهبر آپو بدل شده، تا به واسطه آن بر انزوا و حصر غلبه نموده و با طیف گسترده‌تری از مخاطبان ارتباط برقرار نماید، امیدواریم مجموعه‌ی مذکور بتواند راهگشای مخاطبان گردد تا از این طریق در تلاش‌های وقفه‌ناپذیر و فزاینده رهبر آپو جهت برساخت جهانی بهتر، سهیم گردند.

1 - Historiography, Gender, and Resistance

2 - BUILDING FREE LIFE: Dialogues with Ocalan

در نوشتار ذیل، من بر خلاصه دفاعیات عبدالله اوجالان در کتاب او، فراتر از دولت، قدرت و خشونت<sup>۱</sup> که در سال ۲۰۰۴ تکمیل شد، تمرکز خواهم کرد. علی‌الخصوص، بر سر فصل «رهایی از جنسیت‌گرایی اجتماعی»، متمرکز خواهم بود. کتاب در تحلیل‌های اجتماعی که پیشنهادهایی برای رهایی اجتماعی ارائه می‌کند به زنان و بردگی آنها می‌پردازد. طرح رهایی اجتماعی از سرمایه‌داری، دولت‌گرایی، استثمار و جنگ به طور جامع مفهوم پردازی شده است و نه تنها علیه ساختارها و سیاست‌های اجتماعی خاص معطوف شده، بلکه به دنبال جامعه‌ای اساساً متفاوت، با یک انسان قابل‌تصور کاملاً جدید، می‌باشد؛ انسان متفاوتی که در روابط انسانی خود رفتاری متفاوت از آنچه تا به حال شناخته ایم خواهد داشت. گفتگویی که من می‌خواهم با این کتاب داشته باشم به رویکردهای معرفت‌شناختی اتخاذ شده در رابطه بین دو جنس، مربوط می‌شود.

---

۱ - مراد نکارنده، کتاب «Beyond State, Power, and Violence» می‌باشد که اثری ترجمه شده از اوجالان است.



قدرت از طریق روابط جنسیتی  
یک سلسله مراتب مرتب



از همان ابتدا، بسیار عیان است که طبیعی‌سازی یا زیست‌شناختی‌سازی نقش‌های جنسیتی به طرز انتقادی نگریسته می‌شود. در کتاب فوق‌الذکر می‌خوانیم: «همهٔ رویکردهای علمی، اخلاقی و سیاسی به این موضوع، از همان ابتدا القا می‌کردند که آنچه برای زن اتفاق می‌افتد امری کاملاً طبیعی است». در چند جا از کتاب اوجالان دقیقاً تصریح می‌کند که آنگاه که از «آنچه برای زنان رخ می‌دهد» سخن می‌راند، وی به طور خاص به بردگی نظر دارد. وی در این زیرفصل، کاملاً صریح می‌گوید: «باید بر این حقیقت واقف باشیم که هیچ قبیله، طبقه و ملتی، هرگز تحت بردگی سیستماتیکی نظیر بردگی زن، قرار نگرفته است». بحث بر سر نابرابری جنسیتی است که توسط نهادهای اجتماعی مختلف از جمله دین، همچو یک باور طبیعی (جای گرفته در حوزه تفکر، ادراک و گفتار)، پیشفرض گرفته شده است. مفهوم «زنان این‌گونه هستند و مردان آنگونه<sup>۱</sup>»، و در عین حال، ارزیابی سلسله مراتبی آنها، تقریباً به هر خط فکری نسبت داده می‌شود. می‌خواهم این نکته را نیز اضافه کنم که بسیار دشوار است که درباره این دیدگاه یا پیشفرض متفاوت بیان‌دیشیم، زیرا تاریخ‌نگاری یا موقعیت مناسبی برای آن وجود ندارد. طرح مقوله نابرابری بدون زیر سوال بردن آن یا حتی اجازه دادن به آن برای پدیدار شدن به مثابه یک ساختار، این طرز تفکر را از تاریخت و نتیجتاً از تشخیص سیر تحول آتی آن، دور می‌سازد. اگر ما ندانیم که این یک ساختار است، چرا که هیچ کس شهادت گفتن آن را ندارد، پس چاره‌ای نخواهیم داشت جز اینکه آن را جزئی از طبیعت بپنداریم. اگر قدمی فراتر گذاریم، به نظر من ضروری است که زیست‌شناسی یا علوم حیات را نیز زیر سوال ببریم، زیرا آنها جنسیت‌های بیولوژیکی دوقطبی را پیشفرض می‌گیرند. در اینجا، من ایده‌های هاراوی<sup>۲</sup>، باتلر<sup>۳</sup>، ووس<sup>۴</sup> و بسیاری دیگر را قبول می‌کنم که همیشه در ارتباط با تأملی انتقادی از نقش علم، جنسیت بیولوژیکی را به‌عنوان یک ساختار بیولوژیک، اجتماعی، و اخلاقی در نظر می‌گیرند. علوم جدید ما نقش زیادی در روایت زیست‌شناختی جنس‌ها ایفا می‌کنند. در مورد این موضوع، من فکر می‌کنم کتاب اوجالان به اندازه کافی پیش‌نرفته و اغلب به طبیعی‌سازی تفکیک مفهومی

۱ - women are like this and men like this

۲ - Harraway

۳ - Butler

۴ - Voß

دو جنس، بازمی‌گردد. در ادامه بیشتر به این موضوع خواهیم پرداخت.<sup>۱</sup> بیایید به بیولوژیک‌سازی نقش‌های اجتماعی بازگردیم. این زیست‌شناسی در عین حال سلسله مراتبی سازی<sup>۲</sup> می‌کند یا حداقل، چنین هدفی را در برنامه خود دارد. بنابراین جای تعجب نیست که نه تنها کسانی که از چنین درک و چنین ساختار اجتماعی (یعنی مردسالاری<sup>۳</sup>) سود می‌برند یا در آن امتیاز خاصی دارند، بلکه طرف‌های ظاهراً ضعیف‌تری نیز هستند که آن را بازتولید می‌کنند. این تنها راهی است که رابطه جنسیتی می‌تواند به مثابه یک سیستم هیرارشیک مدرن عمل کند. اگر ستم‌دیدگان همیشه صرفاً با خشونت در جای خود نگه داشته می‌شدند، نه اروپا و دولت‌های آن کار می‌کردند، و نه کل نظام سرمایه‌داری جهانی. این کارکرد قدرت است. قدرت برای همه کسانی که در چنین سیستمی مشارکت دارند، کارآمد است. نه تنها افراد صاحب امتیاز، بلکه اطرافیان را نیز به بار می‌آورد. این، مکانیسم قدرت است که در هم شکستن آن را بسیار دشوار می‌سازد. و انسان‌ها و کَلع قدرت دارند. بسیاری از ساختارهای اجتماعی ضابطه‌مند و هیرارشیک - در بیان سیاسی، که به واسطه اصول متفاوت همبسته‌ای کار می‌کنند، هیرارشیک بودنشان به سیاق هرمی نیست. در عوض بایستی به عنوان دایره و یا ماتریکس کنش‌های ما تلقی شوند. مقوله‌هایی مانند جنسیت، اتنیسیته، طبقه، سن، گرایش جنسی، تمامیت جسمانی، مذهب و...، سازه‌های اجتماعی هستند که پیش‌فرض گرفته شده و بنابراین، شبه طبیعی یا بیولوژیکی تلقی می‌شوند. همه افراد در تلاشند تا این بیولوژیسم‌ها را ارضا کنند. بسته به صورت عالم سیاسی، زنان نیز دارای قدرت هستند و در روابط خود با دیگران از آن بهره می‌گیرند. ما فقط باید سیاستمداران زن یا سیاست‌های نژادپرستانه جنبش‌های زنان سفیدپوست در آغاز قرن بیستم و در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، و همچنین به اصطلاح فمینیسم موج سوم را به خاطر بیاوریم. جنبش زنان سیاه پوست، جنبش چیکانا در ایالات متحده، جنبش‌های خودمختار زنان و لژیون‌ها در جمهوری فدرال آلمان، و همچنین اخیراً جنبش دگرباش زنان رنگین‌پوست در آلمان، همگی از اروپامحوری در مواضع فمینیستی

۱ - اوجالان در مانیفست تمدن دموکراتیک تحلیلات غنی تری بدست می‌دهد و برخی از انتقاداتی را که متوجه نوشته‌های پیشین وی بود، برطرف می‌نماید و تحلیل‌های سیستماتیک و تاریخی تری در باب ساختار قدرت و ارتباط آن با جنسیت، ارائه می‌کند.

۲ - hierarchize

۳ - masculinity

انتقاد می‌کنند که موقعیت‌ها و هویت‌های زنان مورد تبعیض را نادیده می‌انگارد یا آنها را در تقابل با یکدیگر قرار می‌دهد، مانند تشدید قانون آلمانی حاکم بر جرایم جنسی به عنوان معادله‌ای برای تشدید قانون پناهندگی. می‌توان مثال‌های عدیده‌ای در تاریخ جنبش‌های زنان یافت، به عنوان مثال، در جنبش حق رأی سفیدپوستان<sup>۱</sup> در ایالات متحده که برای حق رأی زنان، به قیمت از دست دادن خواسته‌های طرفداران الغاء، مبارزه کرد. این به معنای حق رأی زنان بود اما فقط برای زنان سفید پوست. به همین دلیل موجه بود که سوژورنر تروث<sup>۲</sup>، در یک کنوانسیون حقوق زنان در آکرون، اوهایو، در سال ۱۸۵۱ پرسید: «و آیا من یک زن نیستم؟». تحولات آنتاگونیستی مشابهی در جنبش زنان آلمان، به ویژه بین مطالبات تیپ لیبرال و پرولتاریا وجود داشت. جنبش زنان تحت استعمار در آلمان، نمونه شگفت‌انگیز دیگری از این موضوع است که می‌خواهم به آن اشاره کنم. هنگام تجزیه و تحلیل روابط قدرت اجتماعی و مکانیسم آنها، ردیابی رشد و پیدایش آنها، یعنی تاریخ‌گذاریشان، مفید است. منشأ تاریخی آنها می‌تواند چیزی در مورد نحوه فعال کردن گفتمان‌ها و نقش آنها در کشمکش‌های اجتماعی به ما بگوید. این فقط فمینیسم‌های مختلف نیستند که باید به عنوان تحلیل ناکافی یا نادرست، مورد انتقاد قرار گیرند، آنگونه که اوجالان در جاهای مختلف چنین می‌کند. وظیفه ما در واقع، تحلیل دقیق عملکرد قدرت است.

۱ - the white suffragette movement

۲ - Sojourner Truth: اکتیویست حقوق زنان و جزو الغاء طلبان امریکا بود. نام اصلی وی Isabella Baumfree بود و پس از فرار از بردگی نام خود را تغییر داد. وی نخستین زن سیاهپوست امریکاست که در دادگاه بازپس‌گیری پسرش، بر یک مرد سفیدپوست پیروز شد.

كلونيا ليسم آلمان و  
روابط جنسیتی

از آغاز قرن هجدهم، هم انسان شناسی در حال ظهور، و هم فلسفه، تلاش کرده‌اند تا جهان را با روش‌های آماری - متریکی تسخیر کنند. سفرهای استعماری و حملات غارتگرانه نیز مجموعه‌های عظیمی از ارقام را ایجاد کردند که طبق طرحواره‌های تجویز شده اندازه‌گیری و تاخت و تازهای چپاولگرانه، آرایش یافتند.

به موازات آن، انبوهی از اشیاء، استخوان‌ها و مجسمه‌های دزدیده شده، به طور پیوسته به بایگانی‌ها و موزه‌های اروپایی منتقل می‌شد و حتی بازرگانانی وجود دارند که انسان‌ها را به اروپا و نمایشگاه‌های قوم‌شناسی آن می‌فرستادند. در اینجا، توسط انسان‌شناسان مورد بررسی و اندازه‌گیری قرار گرفتند. همه این اعداد، مانند الگوریتم‌های امروزی، کمی و کیفی هستند و نتایج در مجلات حرفه‌ای، نمایشگاه‌ها، کنفرانس‌ها، کتاب‌های علمی رایج، موزه‌ها و... به عموم مردم ارائه می‌شود و بنابراین در یک گفتمان روزمره ثبت می‌گردد.

فایده معرفت‌شناختی طبقه‌بندی «نژادها»، تضمین سیادت اروپا به طرق مختلف و با کمک رشته‌های علمی مختلف است. در امپراتوری آلمان، این شکل از علم ارتباط تنگاتنگی با سیاست استعماری داشت. این جنون اندازه‌گیری، پس از جنگ‌های هررو ابعاد دهشتناکی به خود گرفت، آنگاه که مجسمه‌های به دار آویخته و تیرباران شده هرروها، به طور دسته‌جمعی به آلمان فرستاده شد. زنان هررو که در اردوگاه‌ها نگهداری می‌شدند، واداشته شدند با خرده‌های شیشه، گوشت را از مجسمه جدا کنند. نسل‌کشی هررو و ناما در خلال و پس از سرکوب قیام مردمان مذکور علیه قدرت استعماری آلمان، در آفریقای جنوب غربی تحت کنترل آلمان، طی سال‌های ۱۹۰۴ تا ۱۹۰۸ صورت گرفت.

مقوله جنس/جنسیت، برای این روش اندازه‌گیری و طبقه‌بندی، بنیابین است. اعداد به ظاهر عینی، بر اساس پیش فرض‌های نژادی و جنسیتی به دست می‌آیند. آنها رویه‌هایی از اندازه‌گیری را نمایندگی می‌کردند که ظاهراً نمودهای جمع‌آوری داده علمی می‌باشند. از آنجایی که آنها در معرض پیش‌فرض‌های نژادپرستانه هستند، نتایج، «نژادها» را به مثابه نقطه شروع در نظر می‌گرفتند. در واقع، این طبقه‌بندی به «نژادها» و جنسیت‌های مختلف است که آن‌ها را ایجاد می‌کند و مقوله «نژاد» را (به طرز قابل توجهی باز و تقریباً انعطاف‌پذیر) با محتوا پر می‌کند. اما اگر علاقه اجتماعی گسترده‌ای به آن وجود نداشت، چنین گفتمانی

هرگز موفق نمی‌شد. تنها، دانش مفروض در مورد مستعمرات، ساکنان آنها، و نوآوری‌های ژئوپلیتیک - جغرافیایی بود که به گفتمان علمی پیرامون «نژادها» اجازه داد تا در بستری مساعد قرار گیرند. اما این شکل خاص غربی «تخصیص جهان»، با روشنگری آغاز شد و قبل از استفاده برای بشریت نژادمحور در قرن نوزدهم، به «مارسیت» زیادی نیاز نداشت. مورد دوّم، بر پایه طبقه‌بندی و عادی سازی جنسیت استوار بود. نظم نامتقارن و بیولوژیکی جنسیت، از اواخر قرن پانزدهم آغاز شده بود و در محاکمات جادوگران، تفتیش عقاید، و اصلاحات قرن شانزدهم و هفدهم، به اوج اجرای خود رسید. همه اینها، به این معنی است که مثلاً تقسیم جنسی کار، از قبل ایجاد شده بود و ایدئولوژی‌هایی مانند نظریهٔ آدم اسمیت<sup>۱</sup> (الگوی نان آور خانه<sup>۲</sup> - که بدین معنی است که شوهر اصلی ترین مزدبگیر خانواده است)، نیازی به توجیه خاصی نداشت.

در عین حال، علمی سازی جامعه، در خلال دوران به اصطلاح روشنگری، به وجود آمد و راه را برای رشته‌های علمی مختلف جهت ایجاد یک جنسیت بیولوژیزه و نظم نژادی معین به مثابه پایهٔ تمامی تحقیقات، نسبتاً هموار نمود. به عبارت ساده‌تر، روشنگری به معنای جایگزینی خدا با علوم بود. اکنون، سلسله مراتبی سازی توده‌ها، دیگر نه با دستور الهی بلکه بر اساس نظم به اصطلاح فطری «تصدیق شده» توسط علوم، تعیین می‌شد. در پایان، به اصطلاح یک جنسیت سازی تا سر استخوان، وجود دارد. نظریه‌پردازی زیست شناسانهٔ بدن مؤنث در دهه ۱۷۵۰ صورت گرفت که توسط پزشکان، آناتومیست‌ها و... مهندسی شد. ساختار جنسی، به ریزترین جزئیات متلاشی گشت و تمامی اجزای بدن را مورد تاخت و تاز قرار داد.

باید بار دیگر به کتاب اوجالان بازگردم تا تأکید کنم که تحلیل من از توسعه جوامع اروپایی در دوران روشنگری، کمتر از او مثبت است. این امر، تفکر را تغییر داد اما لزوماً وضعیت جامعه را در سطح حقوق بهبود نداد. نباید فراموش کرد که محاکمه‌های دهشتناک جادوگران و فعالیت‌های تفتیش عقاید، در سراسر اروپا در دوران روشنگری اتفاق افتاد و نه در قرون

---

۱ - Adam Smith: فیلسوف اخلاق‌گرای اسکاتلندی و از نظریه پردازان سرمایه داری می باشد که به خاطر کتابش، « ثروت ملل»، شهرت زیادی کسب کرد و وی را « پدر علم اقتصاد مدرن» خوانده اند.

وسطی. نتیجه نهایی روشنگری، انقلاب فرانسه بود که اعلامیه سیاسی آن در مورد حقوق بشر<sup>۱</sup>، حتی زنان را به رسمیت نمی‌شناخت؛ الیمپدوگوژ<sup>۲</sup>، خود را مجبور به نوشتن «اعلامیه حقوق زن و شهروند زن»<sup>۳</sup> در سال ۱۷۹۱، یافت. همچنین احتمالاً نتیجه تاریخ‌نگاری مدرن است که سیر تاریخ بشری همیشه مثبت به تصویر کشیده می‌شود. همیشه بر پیشرفت، مدرنیته (فارغ از معنای آن) و توسعه، تأکید می‌شود.

اما این ویژگی‌های مقوله‌های جنسیت و «نژاد»، مدرن هستند، نه قرون وسطایی یا باستانی که همانطور که همیشه اتفاق می‌افتد، با اعمال و توزیع قدرت در پیوند است. گُمونالیته، مالکیت اشتراکی مایملکی است که انقیاد، تبعیض و سلسله مراتب را توجیه می‌کند. اما این، میزان اشتراک است.

در مورد نژادپرستی، تعداد زیادی گروه‌های بسته ایجاد می‌شوند که بعدها به طور کامل به سوی عدم تقارن رانده می‌شوند. در خصوص رابطه جنسیتی، این رابطه بیشتر فردی و وابسته به مسائل مربوط به روابط خصوصی و در زمره مقولاتی نظیر طبقه است. بنابراین، زنان نیز قادر به برخورداری از امتیازاتی هستند که به راحتی می‌توانند در برابر انسان‌های مورد تبعیض ابراز کنند. به عنوان مثال، در اواخر قرن نوزدهم، عصر ظهور اقتصادی و سیاسی بورژوازی اروپا، نظم جنسیتی بورژوایی و نظم استعماری، به طرز جدایی ناپذیری به هم مرتبط بودند.

این گزاره در مورد مستعمرات آلمان نیز صادق است. بازتنظیم روابط جنسیتی در قرن نوزدهم، تصویری دوگانه‌گرایانه و دگرجنس‌گرایانه از خانواده بورژوایی را بر اساس ایده خانواده به مثابه «سلول نطفه‌ء»<sup>۴</sup> ملت، تبلیغ کرد. مشخصه‌های جنسیتی که به این ترتیب بر ساخته شده بودند، طبیعی و همیشگی تلقی می‌شدند. بورژوازی از بحث در مورد روابط جنس‌ها یا نقش‌های منتسب به آن‌ها استفاده کرد تا خود را از سایر طبقات اجتماعی

۱- اعلامیه حقوق بشر و شهروند ( Déclaration des droits del'Homme et du Citoyen ) که بعد از انقلاب فرانسه، به پیشنهاد مارکی دولافایت به تصویب رسید. این اعلامیه ۱۷ ماده‌ای، هیچ اشاره‌ای به بردگان و زنان ندارد.

۲- Olympe de Gouges: مآپشنامه نویس، فَعّال سیاسی و از طرفداران الغای بردگی بود. وی که نام اصلی اش « ماریا دوگوژ » بود، در واکنش به اعلامیه سیاسی حقوق بشر، دست به انتشار « اعلامیه حقوق زن و شهروند زن » زد؛ اقدامی که در نهایت، به قیمت جان وی تمام شد و باعث گشت انقلابیون افراطی فرانسه، او را به تیغ گیوتین بسپارند.

۳ - Declaration of the Rights of the Woman and the Female Citizen

۴ - germ cell

و به‌ویژه از دیگر ملیت‌ها جدا کند. برای نمونه می‌توان به رو در روی هم قرار گرفتنِ دوگانه‌های «زن خانه دار آلمانی» و «فرانسوی عشوه‌گر»، و «زن چینی عقب‌مانده و بی‌فرهنگ» و «زنان کارخانه‌ای وحشی و بدخلق»، یا «زن کارخانه‌ای کارگر، صادق و با فضیلت»، اشاره کرد. بنابراین، تمایزات در روابط جنسیتی، باعث تمایز استعمارگران آلمانی از کسانی شد که ادعا می‌شد «نامتمدن» هستند. این استدلال همچنین به مشروعیت حکومت استعماری کمک کرد - مأموریت «تمدن سازی» همواره نقش تعیین کننده‌ای در قرن نوزدهم ایفا می‌کرد. علاوه بر این، مستعمرات به عنوان سرزمین‌های «بکر» توصیف شدند که در انتظار کشف، فتح و البته تمدن شدن توسط مرد سفیدپوست بودند. به این ترتیب، مردمان مناطق مستعمره، به عنوان زن در نظر گرفته می‌شدند. سپس به آنها ویژگی‌های به اصطلاح زنانه مانند انفعال، غیرمنطقی بودن و طبیعی بودن نسبت داده شد. با این کار، انتقال نظم جنسیتی خود به رابطه استعماری و تداوم تأثیر دوّمی، تثبیت شد. استعمارگران بر مردانگی (و به طور کلی، نقش‌های جنسیتی آنها) و همچنین برتری استعماری و امپریالیستی خود، مهر تایید زده بودند. بنابراین، زنان مستعمره‌ها، همیشه در گزارش‌های سفر، رسانه‌ها، نامه‌ها و گفتمان‌های سیاسی عمومی و همچنین در علم، به ابژه‌ی میل سفیدپوستان تبدیل می‌شدند. زنان و مردان آفریقایی با تمایلات جنسی خشن روبه‌رو شدند. مردان سفیدپوست، «فتح» یا «تمدن سازی» جنسی را حق مسلم خود می‌دانستند.

در مستعمرات آلمان، آنچه به عنوان مذکر یا مؤنث تلقی می‌شد، هرگز صرفاً به جنسیت شخص اشاره نداشت، بلکه به موقعیت اجتماعی، ملیت و «نژاد» نسبت داده شده به افراد نیز مربوط می‌شد. دقیقاً همین در هم تنیدن مقوله‌ها بود که ابهام را به نظم جنسیتی استعماری باز گرداند که باید دائماً مورد بحث و گفتگو قرار می‌گرفت. این نه تنها در مستعمرات، بلکه در امپراتوری نیز اتفاق افتاد. بنابراین، ازدواج یا روابط غیررسمی بین زنان آلمانی و مردان مستعمره بسیار اندک بود. چنین روابطی مورد بی‌مهری قرار می‌گرفت و به عنوان مختل کننده کامل نظم جنسیتی استعماری تلقی می‌شد. چنین «ازدواج‌های مختلطی»، مرزهای مورد نظر را محو می‌کرد و این مرزها، مرزهای بین سیاه و سفید بود که حکومت استعماری بر آن استوار بود. فرزندان چنین روابطی را می‌توان در این منطق دوگانه رنگ، دسته‌بندی کرد. علاوه بر این، این «واهمه»



وجود داشت که مردان آلمانی که در خانواده‌ای مختلط از این نوع زندگی می‌کردند، فرهنگ ملّی خود را فراموش کنند که به نوبه خود، اساساً داعیهٔ آلمان سفیدپوست برای قدرت را زیر سؤال می‌برد.

یک دست‌ورعمل گسترده برای مقابله با این به اصطلاح «ضرر» احتمالی، اسکان بیشتر زنان آلمانی در مستعمرات بود، به طوری که مردان سفیدپوست، دیگر احساس وظیفه نکنند با زنان مستعمره ازدواج کنند. به این ترتیب، زنان سفیدپوست بالغ، برای مهاجرت به مستعمرات استخدام شدند تا با مردان سفیدپوست ازدواج کنند و فرزندان سفیدپوست به دنیا آورند. برخی از جریان‌های جنبش زنان آلمان در این مبارزات و سیاست‌های عضوگیری شرکت کردند، به‌ویژه اتحادیه زنان جامعه استعماری آلمان<sup>۱</sup> (۱۹۰۷). همچنین از این زنان انتظار می‌رفت فرهنگ آلمانی و هنجارهای بورژوازی مانند نظم و نظافت را در جوامع استعماری ایجاد کنند.

تحقیقات اخیر، زنان ملّی‌گرا و امپریالیست و انجمن‌های آنها را به عنوان بخشی از راست سیاسی جدید در حال ظهور طبقه‌بندی کرده است. به گفته محققان، بحران نظام سنتی حزبی و تغییرات ساختاری در جامعه آلمان در حدود سال ۱۹۰۰، فضای بیشتری را باز کرد و تأثیر بیشتری را برای این مواضع و سیاست‌های تحریک این انجمن‌ها ایجاد کرد. این یکی از خطوطی بود که در زمانی که مطالبات لیبرال دموکراتیک و سوسیالیستی برای آزادی فردی، برابری و مشارکت سیاسی نیز به وضوح شنیده می‌شد، به رویهٔ ناسیونالیستی فرهنگ سیاسی امپراتوری کمک کرد.

به موازات آن، مستعمرات یک دنیای تخیلی ایجاد کردند که به مردان و زنان اجازه می‌داد رویاهای خود را در «دنیای طبیعی و وحشی آفریقا» طرح کنند. نوعی آزادی فردی بیشتر و تخیلات استعماری الهام گرفته از خود فهمی جدید. به این ترتیب، گفتمان استعماری ارتباطی بین برابری داخلی و تبعیض خارجی ایجاد کرد. اصل مسلط این گفتمان جدید، ایدئولوژی نژادی بود که بین افراد سازنده داخلی از یک سو و مردم استعمارگر از سوی دیگر، فرق می‌گذاشت.

همه اینها بر اساس نظم جنسیتی آلمانی در امپراتوری بنا نهاده شده بود. ایده‌های مربوط به ازدواج، تمایلات جنسی، خانوار و فرزندپروری، در وهلهٔ اول توسط زنان مهاجر آلمانی ترویج می‌شد. برای بسیاری از زنان آلمانی،

مهاجرت به مستعمرات و تأسیس خانواده‌ای که بر آن ریاست می‌کردند، و دستیابی به سلطه بر زنان و مردان مستعمره‌شده در این فرآیند، به معنای ارتقای موقعیت اجتماعی بود. ما از بسیاری از گزارش‌های استعماری، اسناد ادبی و نامه‌ها، در می‌یابیم که زنان آلمانی در ساختار جنسیتی و نژادی مستعمرات، دخیل بودند. آنها نه تنها اعضای خانواده‌های مستعمره شده را کنترل می‌کردند، بلکه می‌توانستند به میل خود نقش‌هایی را به آنها اختصاص دهند. بر اساس یک تصوّر نژادپرستانه و زیست‌شناسانه از انسان - یعنی مفهوم خدمتکاران خانگی «نالایق» و «تنبل» - انواع خاصی از کارها به زنان و مردان اختصاص یافت. اما این تقسیم کار جنسیتی، حداقل تا حدودی، در برابر نظم‌های جنسیتی قبلی و متفاوت، قرار گرفت. بنابراین، مردان مستعمره گاه از پرداختن به انواع خاصی از کارهایی که زنانه یا وظیفه زنان می‌پنداشتند، خودداری می‌کردند. با این حال، آنها توسط «خانم ارباب<sup>۱</sup>» خود، به انجام چنین کارهایی وا داشته می‌شدند، از جمله جارو کردن، تمیز کردن، و شست و شو. بدین ترتیب، پایگاه قدرت به طور مستمر احیا می‌شد و در عین حال، مردان مستعمرات، «زن صفت» می‌شدند تا تابع نظم استعماری نژادپرستانه گردند. اما این واقعیت که این نظم باید بارها و بارها در همه عرصه‌های اجتماعی (سیاسی، اداری، خانگی و...)، از طریق فرآیند استعمار دائمی تولید و تثبیت می‌شد، نیز نشان می‌دهد که چنین نظامی نه طبیعی بوده و نه بدیهی است. مانند این واقعیت که مستعمره‌ها، بارها و بارها علیه این نظم در استراتژی‌های بقای روزمره خود مقاومت می‌کردند، آنها را زیر پا می‌گذاشتند، رد می‌کردند، نادیده می‌گرفتند، تغییر می‌دادند، و... اما نظم جنسیتی استعماری که هنوز بخشی از آن بر ما تأثیرگذار است، نظامی بسیار قدرتمند بود که نه تنها در مستعمرات بلکه در امپراتوری نیز تثبیت شد. زنان رنگین پوست هنوز شهوانی و شگفت‌انگیز هستند، در حالی که مردان رنگین پوست هنوز اغلب به عنوان تهدیدی برای زنان سفیدپوست معرفی می‌شوند، همانطور که افراد رنگین پوست به عنوان تهدیدی برای غرب معرفی می‌شوند. حتی امروزه نیز، غریب‌سازی و جنسی‌سازی یک گروه، در خدمت ارتقای جایگاه یک گروه در چارچوب گفتمان تمدن اروپایی یا یک ناسیونالیسم پوپولیستی دست راستی می‌باشد.

البته، تاریخ، حتی اگر در اینجا خیلی مختصر حول دو موضوع مشترک (علم و استعمار) چرخیده باشد، خطی، زمانمند، و منسجم نیست. تاریخ استعمار آلمان نیز ناپیوسته، زاویه‌دار، پر از تناقض و همچنین تا حدودی تحریک‌ناپذیر است. یقیناً انتقاداتی هم به نظم جنسیتی مسلط و هم به سیاست استعماری امپراتوری در پایان قرن نوزدهم وجود داشت. هدف از ذکر این مثال صرفاً این است که مقاومت را از طریق نوع متفاوتی از تاریخ‌نگاری، شناخت محورهای قدرت، و توسعه توانایی مبارزه با آنها یا تغییر آنها در عملکرد سیاسی ما، قابل تأمل سازد.

راهبردها در مبارزه سیاسی

می‌توان مبارزاتی را که شرح آن رفت، به‌عنوان ستیز برای کسب قدرت یا به‌عنوان صعود به سمت قدرت تفسیر نمود. گاهی اوقات، استراتژی این است که «داشتن یک تگه کوچک از یک، از هیچی بهتر است»، اگرچه یک مسموم است، اما عموماً این مواضع سیاسی با یکدیگر تناقضی ندارند. یک زن می‌تواند یک فمینیست باشد، اما قطعاً نژادپرست باشد یا هیچ آگاهی نسبت به نژادپرستی نداشته باشد، زیرا تحت تأثیر آن قرار نگرفته است - بلکه شاید به این دلیل که چشم‌ها و قلبش را به‌عنوان یک استراتژی بقا به روی آن می‌بندد.

دسته بندی‌های مختلف قدرت نیز می‌توانند تأثیرات متفاوتی در زندگی نامه یک فرد داشته باشند، به‌عنوان مثال، تأثیرات فقر، پیری، جنگ، تبعید، تغییر جنسیت و... دسته بندی‌ها، درست از میان ما گذشته، ما را به خود جذب می‌کنند، اما نفوذپذیر می‌مانند. این به معنای انکار این حقیقت نیست که مقوله‌هایی وجود دارند که نفوذپذیر نیستند، یا بهتر است بگوییم، برخی در تعامل خود، فضایی را برای نفوذپذیری باقی نمی‌گذارند. نژادپرستی و جنسیت، مقوله‌هایی هستند که بیولوژیک گشته‌اند یا به عبارت دیگر، آنقدر شدید و برای مدت طولانی طبیعی شده‌اند که وقتی هردو شما را محروم کردند، تعدی از خطوط آنها دشوار است. یک زن رنگین‌پوست یا یک زن سیاه‌پوست در این دسته‌بندی‌ها هیچ امتیازی ندارد، اما طبقه می‌تواند به او اجازه دهد تا موقعیت اجتماعی متفاوتی را کسب کند، همانطور که در مورد میشل اوباما می‌بینیم. با این حال، او که هم سیاه‌پوست و هم یک زن بود، بارها مورد توجه رسانه‌ها قرار گرفت، به گونه‌ای که هیچ شخصیت سیاسی مردی هرگز نظیر آن را تجربه نکرده بود.

این مقوله‌ها که به نظر من بدیهیات و محورهای قدرت جامعه ما بر روی آنها بنا شده است، بسته به نخبگان خاص سیاسی و اقتصادی که ناگزیر کل جامعه را درگیر پروژهای خود می‌کند، انعطاف‌پذیر و قابل تنظیم هستند. بنابراین، در دهه ۱۹۶۰، نخبگانی کوچک اما از نظر اقتصادی و اجتماعی قدرتمند، در ایالات متحده در اطراف نهادهایی مانند بنیاد فورد<sup>۱</sup>، یا بنیاد راکفلر<sup>۲</sup> وجود داشتند که بر این عقیده بودند که

۱ - Ford Foundation

۲ - Rockefeller Foundation

سیاره زمین پرجمعیت است - نه فقط به این معنا که سیاست جمعیتی پیشین سرمایه‌داری، که در مورد کمیت بود و نه کیفیت زندگی، بایستی مورد انتقاد و بازاندیشی قرار گیرد. به طور کلی برای آنها، افراد فقیر بسیار زیادی در جهان وجود داشته و دارد. از آنجایی که این لابی تأثیر بسیار زیادی داشته و هنوز هم دارد، از دهه ۱۹۶۰ به بعد، دانشمندان در حال توسعه برنامه‌های کنترل جمعیتی برای کشورهای جنوب جهان، مانند هند و چین، یعنی برای مناطقی با جمعیت بسیار زیاد هستند. در میان آنها برخی از کشورهایی هستند که بیشترین جمعیت را در جهان دارند که آنها را خانه بسیاری از افراد فقیر کرده است. در عین حال، اینها نیز کشورهایی بودند که مایل بودند در ازای دریافت کمک اقتصادی، سیاست‌های جمعیتی اجباری مانند سیاست تک فرزندی، سقط جنین قانونی و عقیم سازی اجباری را بپذیرند. این امر در ترکیب با ترجیح پسران، منجر به زنانه‌زدایی از جمعیتی شد که اکنون در حال انتقام گرفتن از سرمایه‌داری هستند. امروزه، ورق برگشته است و میلیون‌ها نفر زن نسبت به مردان کمتر شده‌اند و باز هم زنان باید بهای آن را با افزایش آدم ربایی، ازدواج‌های اجباری و... پردازند. سقط جنین دوباره ممنوع شده و گاهی اوقات به شیوه‌ای سفت و سخت مجازات می‌شود. غیر از این چگونه می‌توانست باشد؟ بدن زن بازچه قدرتمندان است. این وظیفه خاص فمینیست‌های غربی است که به سیاست‌ها و نهادهایی حمله کنند که چنین استراتژی‌های امپریالیستی را بیان و اجرا می‌کنند.

جنسیت طبیعت است یا  
فرہنگ؟

یکی از دام‌هایی که در بحث در فصل فرعی اوجالان در مورد رهایی از جنسیت‌گرایی اجتماعی می‌بینم، طبیعی‌سازی مجدد خود جنسیت است. طبیعت دقیقاً چیست و چه کسی تعیین می‌کند که طبیعت چیست؟ اگر فرض کنیم که علوم، تابع علائق خاص و نیز محورهای قدرت اجتماعی هستند، چگونه می‌توانیم با تعریف علمی طبیعت شروع کنیم؟ تعیین اینکه چه چیزی به عنوان طبیعت در جریان، ثابت است و به موازات آن، تعیین جنسیت و جنس. تحقیقات زیادی در این مورد صورت گرفته و موارد زیادی بیان شده است و در این فرآیند، جنسیت به عنوان یک امر اجتناب‌ناپذیر بیولوژیکی، تخریب شده است. اجازه دهید از بسیاری از جنسیت‌ها صحبت کنیم، یا اجازه دهید جنسیت را به مثابه یک ساختار فیزیکی، کنار بگذاریم. اجازه دهید به جای آن از نمونه‌هایی از کنش صحبت کنیم که جنسیت را تولید می‌کند (اعمال، یا اجرای جنسیت). دلیل این اقدام، این است که جنسیت و روابط جنسیتی باید به عنوان محصول فرآیندهای تاریخی درک شوند. هاید ووندر<sup>۱</sup> نشان داده است که با نهاد زن و شوهر متأهل و کارگر، که مسئولیت خانواده و تولید را در خانه و مزرعه یا کارگاه تسهیم می‌کنند، روابط جنسیتی مدرن اولیه، نه با انشقاق حوزه‌های زنانه و مردانه (اندرونی / بیرونی) قرابت داشتند و نه با تقسیم حاصل کار به تولید و بازتولید. در این مدل، که ووندر بر اساس تحقیقات خود از خانواده‌های بورژوا، پیشه‌وران و دهقانان ایجاد کرد، زنانگی نه با نفی و وابستگی به مردانگی، بلکه از طریق کار و فعالیت اقتصادی تعریف می‌شد. این ایده‌ها در مورد جنسیت، از دانش اقتصادی مدرن اولیه و دانش پیشاسرمایه‌داری در مورد رژیم‌های تولید محلی، نشأت می‌گرفت. ووندر این را «مأنوس‌سازی کار و زندگی» توصیف کرد، زیرا به گفته او، تولیدات تجاری و دهقانی قرن یازدهم و دوازدهم، از خانواده‌های بزرگ اربابان به خانواده‌های کوچکتر و انجمن‌های خانوادگی تغییر یافت و تقسیم کار، خود را در لابلای کار مزدی حرفه‌ای و غیر ماهر، تثبیت کرد. تقسیم کار مرد/زن در مغازه یا در مزرعه و در خانواده چندان از الگوی تخصیص مشاغل خانگی به زن و تولید تجاری بازاری به شوهر پیروی نمی‌کرد... این مشکل به طور متفاوتی حل شد، یعنی با تقسیم کار بر حسب جنس: کارهای فیزیکی سخت توسط خدمتکاران (مجرد) یا کارگران



روزمزد انجام می‌شد، در حالی که زن (شوهردار) کارهای سازمانی تر و آشپزی را به عهده می‌گرفت. یعنی، تقسیم کار بر اساس فعالیت عملی و دانش تجربی، که روابط جنسیتی را به زندگی روزمره تبدیل می‌کرد، ساختار یافته بود. در مقابل، دانش در مورد جنسیت، به طور کامل در روال فعالیت‌های اقتصادی غوطه‌ور نبود.

به این ترتیب، جامعه اشتراکی فرصت‌های متفاوتی را نسبت به جامعه طبقاتی سرمایه‌داری - بورژوازی مدرنیته پیشرفته در اختیار زنان قرار می‌دهد: «وضعیت چندقطبی، حوزه‌های عمل متفاوتی را می‌گشاید، و باید به تفصیل توضیح داده شود که در هر نمونه، چه چیزی در مورد استفاده از کلیشه‌های جنسیتی و نظم‌های جنسیتی، مورد مذاکره قرار گرفته است؛ به گونه‌ای که می‌تواند برای مؤسسات و افراد از اهمیت بالایی برخوردار باشد<sup>۱</sup>». تحقیقات اخیر نشان داده است که این ایده‌ها نه تنها برای زوج‌های متأهل معتبر بوده، بلکه در واقع می‌توانند به طور مشروع در مورد دایره بزرگی از اعضای خانواده نیز اعمال شوند. علاوه بر این، این ایده‌ها، ایده‌آل بعدی رابطه ژمانتیک یک زوج عاشق را به تصویر نمی‌کشند، بلکه به عنوان یک جامعه کارگری قراردادگونه، مفهوم بندی شدند<sup>۲</sup>. با در نظر گرفتن این پس‌زمینه، مدل جنسیتی دوقطبی و مکمل که تا بدین‌روز تعیین کننده بوده است، و جدل‌های عمومی بحث‌انگیزی را شکل داده است، به هیچ وجه مدلی جهانی نیست. همان‌طور که کارین هاوزن<sup>۳</sup> در تحلیل خود از دایره‌المعارف‌های مختلف بورژوازی توضیح داد، این مدل، به عنوان نتیجه و بیان دگرگونی اجتماعی از «خانه همگانی» به خانواده بورژوازی، در حدود سال ۱۸۰۰ میلادی پدیدار شد که یک جایگزینی کیفی و کمی را شکل داد. هاوزن درباره قرن نوزدهم تأکید می‌کند که بین تقسیم کار جنسیتی خاص از یک سو، و توسعه اقتصادی بازارمحور در دیگر سو، تولید نظم جنسیتی مطلوب اجتماعی باید دائماً در مفهوم «جنسیت تقلیدی»، بازتولید گردد.

اکنون می‌خواهم در مورد مثال دیگری در تاریخ صحبت کنم که مفروضات

۱ - Heide Wunder, "Normen und Institutionen der Geschlechterordnung am Beginn der Frühen Neuzeit" Geschlechterperspektiven. Forschungen zur Frühen Neuzeit, ed. Heide Wunder and Gisel Engel (Königstein: Ulrike Helmer Verlag, 1998), 57-78 (64).

۲ - Muriel González Athenas, *Kolner Zunfthandwerkerinnen 1650-1750: Arbeit und Geschlecht* (Kassel: Kassel University Press, 2014).

۳ - Karin Hausen

قبلی در مورد روابط جنسیتی را تضعیف می‌کند: ارزش‌گذاری کار و تقسیم کار جنسی. تقسیم کار از دیرباز به عنوان یک اصل ساختاری غیرتاریخی جامعه درک شده است که همیشه یا حداقل از قرون وسطی وجود داشته است. تقسیم کار با روابط جنسیتی مرتبط بوده است. در بخش بعدی، توضیح می‌دهم که چرا این رویکرد، در واقع یک رویکرد بسیار مدرن است.



# تقسیم اجتماعی کار در مدرنیته

تزمان در اینجا این است که این تاریخ نگاری است که ما را از دیدن روابط جنسیتی در کار، با هدف تأمین پویایی سرمایه داری باز می‌دارد، و بین «گذشته» و «مدرنیته»، قیاسی برقرار می‌کند.

تحقیقات تاریخی قدیمی‌تر در مورد اقتصاد و پیشه‌وری، به بازه‌هایی اشاره می‌کند که سیستم به اصطلاح مدرن تفکر اقتصادی را از گذشته متمایز می‌کند، ارزیابی مدرنیته را به عنوان یک تحول مثبت. اما این در واقع ماهیت این بازه‌ها نبود. سازمان‌های صنفی، اعتراض‌ها علیه فنآوری‌های جدید، خیزش‌های فارغ‌التحصیلان، فرآیندهای حرفه‌ای سازی، زنان در صنعت و بازار، اکنون به‌عنوان بسط دامنه عمل، استراتژی‌های اقتصادی و همچنین به مثابه سوگیری در جهت همبستگی و اتحاد، نگریسته می‌شوند. مفهوم کار، که در اینجا به صورت ضمنی حضور دارد، اگر می‌خواهیم آن را از نظر اجتماعی دقیق نگریسته و آن را ارزیابی نماییم، بایستی دقیق‌تر مورد بررسی قرار گیرد. تعریف خود کار، تقسیم آن به دسته‌های مختلف و نحوه ارزیابی آن، از جمله مکانیسم‌های تعیین کننده تمایز در جوامع است. کار و تقسیم کار، مقوله‌های کلیدی برای درک روابط اجتماعی، سیاسی، و بنابراین، سلسله مراتب جنسیتی مسلط، هستند. اما آنها را نمی‌توان جدا از تقسیمات کار متعارف اجتماعی ارزیابی کرد، مانند سلسله مراتب درون پیشه‌ای (زنان استادکار، زنان بیوه، دختران شاگرد و...). در بسیاری از {کتاب‌های} تاریخ جنسیت، فرآیند حرفه‌ای شدن در آغاز مدرنیته اولیه، به مثابه شاهدهی بر افزایش سلسله مراتب در تقسیم کار و افزایش درک کار، به عنوان یک ارزش مثبت تلقی می‌شود. «حرفه‌ای‌سازی به معنای سودمندی فرهنگی و افزایش استقلال موقعیت‌های حرفه‌ای است که با قدرتهای ممتاز از نظر فرصت‌های دسترسی، صلاحیت و کنترل، متمایز می‌شوند و بنابراین از اعتبار اجتماعی برجسته‌ای برخوردار بودند<sup>۱</sup>». و اینکه این تقسیم کار تا چه اندازه به معنای افزایش سلسله مراتب جنسیتی است، همیشه باید یک سوال باز باقی بماند. آیا زمینه‌های کاری وجود داشت که به عنوان زنانه یا مردانه در نظر گرفته می‌شد؟ آیا ارزیابی متفاوتی از کار، یعنی ارزیابی جنسیتی، از آن استنتاج شد؟ برای پیگیری این سوالات، لازم بود به شیوه‌ای شبکه‌ای، موقعیت اجتماعی، چهارچوب و ارزیابی کار انجام شده توسط زنان، مشخص شود.

۱ - Nina Degele, "Arbeit konstruiert Geschlecht: Reflexionen zu einem Schlüsselthema der Geschlechterforschung," Freiburger Studien zur Frauenforschung 11, no. 16 (2005): 13-40 (20).

وضعیت فردی زنان پیشه‌ور در اصناف مربوطه، زمینه‌های کاری او و نحوه ارزیابی کار او را تعیین می‌کرد. این وضعیت همان چیزی است که به کار، ارزش می‌دهد. به این معنا که ارزش کار، نه بر اساس نحوه انجام یا قیمتی که آن کار می‌طلبید، بلکه با توجه به وضعیت شخصی که آن کار را انجام می‌داد، تعیین می‌گشت. نحوه تولید یک کالا، ارزش و قیمت آن را مشخص می‌کرد. در این میان مواد مصرفی، هزینه و قیمت تعیین شده در بازارهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای نیز نقش داشت. با این حال، این محصول فردی بود که پاداش می‌گرفت.

یکی از مکان‌هایی که تقسیم کار را ساختار می‌بخشید، همزیستی در خانواده بود. تحقیقات قدیمی‌تر در مورد خانوار و خانواده، فرض می‌کردند که اقتصاد خانواده در روستا و شهر، مشابه است. این ایده، مدتهاست که تحقیقات در مورد زنان و کار را شکل داده است. دیدگاه‌هایی که خانواده‌های بزرگ را که در یک خانوار بخصوص زندگی و کار می‌کردند، به عنوان اصل اقتصادی غالب می‌دیدند، نمی‌توانستند عدالت را در مورد فضاهای متفاوت در روابط جنسیتی، رعایت کنند. حتی تصور خانه، به عنوان لازمه فضایی خانواده به مثابه یک واحد اجتماعی، را نمی‌توان به شرایط مسکن آن زمان تسری داد، همانطور که نمی‌توان مسکن و بنیان اقتصادی بین نسلی را به شرایط امروز تعمیم داد. با این حال، به جرأت می‌توان گفت که شبکه‌های خانوادگی در کل برای فعالیت‌های اقتصادی مهم بودند.

شیوه زندگی که در قرون وسطی شکل گرفت و خانه‌داری و فعالیت اقتصادی را در درون ازدواج قرار می‌داد، شیوه زندگی زوج شاغل بود.<sup>۱</sup> در دستورالعمل‌های اصناف شهری، این شکل به عنوان ساختار اساسی برای فعالیت اقتصادی مشترک پیش‌بینی می‌شد. این زوج کارگر در قرون وسطی خود را در صنایع صنفی تثبیت کرده بودند. بنابراین، این مفهوم صرفاً یک ابزار سلطه نبود که به لحاظ نظری از طریق گفتمان‌های مربوط به ازدواج تولید می‌شد، بلکه عمل واقعی افراد پیشه‌ور بود. در محیط پیشه‌وری، ازدواج به عنوان پیوندی مبتنی بر عشق و علاقه تلقی نمی‌شد. خانه و خانوار، تنها از طریق ارتباط دو همسر که هر دو برای تولید و فعالیت در اقتصاد شهری اساسی بودند، امکان پذیر بود.<sup>۲</sup> کار هر دو برای قوام کارگاه یا

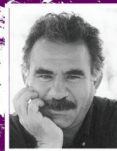
۱ - See Wunder, "Er ist die Sonn', sie ist der Mond."

۲ - Ibid., 58ff.

خانه، ضروری بود. مسئله مهم در اینجا این است که بالغ بودن، پیش شرط پذیرش اجتماعی و در نتیجه، پذیرش در صنف، شد. اما برگردیم به بازه‌های اقتصادی که تاریخ‌نگاری تعریف کرده است. افراد پیشه‌ور ظاهراً عقب مانده، بارها و بارها به عنوان نمونه‌هایی از یک ذهنیت اقتصادی «منسوخ» ذکر شده‌اند. در این چهارچوب، مدرنیته و مکانیک اقتصادی آن به عنوان آخرین و بالاترین مرحله پیشرفت، در کنار این ذهنیت قرار می‌گیرند. اما تضادهای پیرامون اصناف، لزوماً ربطی به عقب ماندگی یا مخالفت با مدرنیزاسیون نداشتند. این چیزی بیش از یک تفسیر معاصر نیست - تعبیری از افراد پیشه‌ور به عنوان طبقه‌ای که در تلاش برای حفظ مشاغل هستند، و برای آنها تضمین شرایط مساوی برای همگان، هدفی نزدیک‌تر بود تا خانه. در رابطه با جنسیت، باید گفت که برای اجرای کار، مسئله جنسیت نقش فرعی داشت و مقولات دیگر از اهمیت بیشتری برخوردار بودند. شبکه‌ای از مکانیسم‌های مختلف شمول و طرد شدن که شامل موقعیت اجتماعی می‌شود، و تا حدی آن را تعریف می‌کند، تعیین می‌کند که چه کسی به صنف دسترسی دارد. بنابراین، در شهر بزرگی مانند گُلن، تا سال ۱۷۹۶، زنان مجاز به کار در همه صنایع دستی بودند، می‌توانستند شاگرد و استادکار شوند، و اجازه داشتند کارگاه‌های خود را راه‌اندازی کنند کارآموزان و زنان را آموزش دهند. علاوه بر این، مفهوم زوج شاغل باید به غیرهمسران نیز بسط داده شود: مادر-دختر، پدر-دختر، پدرپسر، مادرپسر، و استاد کار زن-شاگرد مرد (بدون الزام به ازدواج)<sup>۱</sup>.

بحث تقسیم کار و جنسیت می‌تواند تنوع بیشتری را در تاریخ خطی موجود که توسط مردان سفیدپوست نگاشته شده است، ایجاد کند - یا به جای آن، آن را تضعیف کند و فضا را برای بسیاری از تاریخ‌های دیگر ایجاد کند. این تاریخ‌نگاری‌ها می‌توانند ابزاری در خدمت توسعه مقاومت باشند. لیکن همیشه بایستی به خاطر داشته باشیم: تاریخ از دیرباز روایت فاتحان بوده است. تاریخ‌نگاری مدرنیته برای بازگویی این روایت پدید آمد و برای دادن این محتوای روایی، علوم جدید پدید آمدند. ما نمی‌توانیم بدانیم جامعه بدون قدرت چگونه کار می‌کند، زیرا هرگز آن را تجربه نکرده‌ایم؛ اما قدم به قدم می‌توانیم آگاه شویم.

۱ - See González Athenas, Kolner Zunfthandwerkerinnen.



موریل گونزالس اتناس، از دهه ۱۹۸۰ در جنبش، گروه‌ها و شبکه‌های فمینیستی فعال بوده است. اخیراً، او بخشی از سازمان‌های ضد فاشیست و حامی مهاجران بوده است، سازمان‌هایی که ارتباط متقابل آنها همیشه کانون کار او بوده است. از شب سال نو ۲۰۱۵، او به‌طور فزاینده‌ای درگیر انتشارات، رویدادها و اقداماتی با دیدگاهی متداخل از نژادپرستی و سکسیسم، بوده است. سازماندهی جمعی و همبستگی فمینیستی و ضد نژادپرستی برای او اهمیت ویژه‌ای دارد. او دارای دکترای تاریخ با موضوع کار و جنسیت، است (۲۰۱۰). وی در حال حاضر در دانشگاه روهر بوخوم مشغول به کار است. آثار آکادمیک او به تاریخ جنسیت، تاریخ صنایع فرهنگی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی فمینیستی، و تاریخ جنبش‌های زنان، و همچنین مفاهیم فضا، مطالعات پسااستعماری، و دیدگاه‌ها و عملکردهای استعماری، می‌پردازد. او عضوی از تیم متخصصانی است که در دورتموند با پروفسور گابریل دنرت، روی پروژه Zeitzuginnen der Arcus-Stiftung و Queergesund Studententeams کار می‌کنند. او در حال حاضر در حال کار بر روی یک پایان‌نامه فوق‌دکتر در مورد «تمرکززدایی از اروپا» از طریق تجزیه و تحلیل نقشه، می‌باشد.

## موریل گونزالس اتناس

تاریخ‌نگاری، جنسیت، و مقاومت

ابتکار عمل آزادی برای اوجالان

Muriel Gonzalez Athenas  
Historiography, Gender, and Resistance  
International initiative

